بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 1 اسفند 1395.

خب بحث سر این بود که بحث استصحاب عدم تذکیه، صور مختلفی که شک در حلیت لحم یک حیوان بعد از مرگش هست بررسی می کردند. صورت اول صورتی بود که یقین داریم تذکیه بر حیوان وارد شده است. نمی دانیم اصلا محلل الأکل هست یا محرّم الأکل است. خب اگر یک عام فوقانی در مسئله نباشد، بحث به اصول عملیه می رسد. اینجا بحثی است که آیا استصحاب حرمت أکل در حال حیات نسبت به بعد از حیات آیا جاری می شود یا خیر. که اگر استصحاب حرمت أکل در حال حیات بعد از مرگ هم جاری شود، خب این استصحاب مقدّم بر اصاله الحلّ است. مرحوم آقای صدر می فرمایند که تحقیق این است که استصحاب جاری نمی شود. حرمت أکل در حال حیات به دوگونه تصویر می شود. یا به جهت اینکه به عنوان انه حیٌّ ولو به جهت احترام حیوان خوردنش اشکال داشته باشد که ایشان می فرماید که این مطلب را لا یبعد استظهاره من بعض الروایات، خب این حرمت را نمی شود استصحاب کرد بعد از موت چون موضوع تغییر کرده است. چون حیات در این گونه موارد مقوّم موضوع هست نه حیثیت تعلیلیه. اگر گفتیم که حرمت أکل حیوان از باب غیر مذکّی بودن باشد ممکن است توهم شود که استصحاب حرمت جاری می شود و بعضی هایشان بعدا مناقشه می کند در مورد این استصحاب حرمتی که اینجا وجود دارد. خب حالا قبل از اینکه فرمایش مرحوم آقای صدر را ادامه بدهم یک نکته ای در جلسه قبل اشاره کردم یک کمی بیشتر توضیح می دهم. در بسیاری از مواردی که بحث عدم بقاء موضوع در استصحاب مطرح می شود، مشکل اصلی عدم بقاء موضوع نیست. این را ما در بحث تعادل تراجیح به تناسب بحث بقاء موضوع و شرط بقاء موضوع را مفصّل بحث کردیم. اشاره کردیم که ما خیلی وقت ها در موضوعاتی که حکم به خارج سرایت می کند از ناحیه عنوان موضوع حکم به خارج سرایت می کند، ما اگر دست روی خارج بگذاریم و اشاره کنیم به خارج، آنجا می شود استصحاب را جاری کرد بدون اینکه مشکل بقاء موضوع داشته باشیم. فرض کنید که یک آبی قبلا نجس بوده است به خاطر اینکه متنجّس به بول بوده است. حالا احتمال می دهیم که مثلا متنجّس به دم شده است. آن نجاست بولیه اش زائل شده است و تطهیر شده است نسبت به نجاست بولیه اش. فرض کنید در جایی که ما بدانیم که نجاست بولیه، مثلا نجاست دمیه ای بوده است که با استحاله از بین رفته است. حالا احتمال می دهیم که نجاست بولیه بعدا عارض شده است. اینجا وقتی ما به آب اشاره می کنیم می توانیم بگوییم که این آب قبلا نجس بوده است الآن نمی دانیم که نجس هست یا نیست. مشکل بقاء موضوع نیست. موضوع همان شیء خارجی است که هنوز هم موجود است. مشکل، مشکل دیگری است که در اینگونه موارد خیلی وقت ها هست. مشکل این است که در استصحاب، اتحاد قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه شک هست. نجاستی که مثلا در مثال که عرض کردم نجاستی که از ناحیه بول می آید با نجاستی که از ناحیه دم می آید دو نجاست است. مثلا نجاست دمیه را ما یقین داریم که مرتفع شده است احتمال می دهیم که نجاست دمیه وجود داشته باشد و امثال اینها. بنابر این استصحاب بقاء نجاست، یعنی محمول ما متفاوت می شود. در ما نحن فیه هم بحث این است که حرمت أکل حیوان حیّ به مناط حیات بودنش است. حالا این را هم عرض کنم اینکه یک شیئی وقتی علّت شیء تغییر می کند، معلول به دقت العقلیه تغییر می کند. معنا ندارد که علّت موجود باشد و معلول تغییر نکند. هویّت معلول وابسته به هویّت علت است. از خودش وجود منحاز ندارد. ولی گاهی اوقات آن چیزی که علّت هست عرفا مقوّم معلول حساب نمی شود این به نظر العرفی گاهی اوقات علّت دخالت در هویت معلول ندارد. بنابر این اینکه احترام حیّ اقتضا می کند که حرام باشد، این احترام حیوان حیّ، حرمتی را که می آورد این حرمت قطعا رفته است. ما احتمال هم بدهیم یک حرمت دیگری که حرمت از یک باب دیگری باید این حرمت آمده باشد و الا این حرمت قطعا مرتفع شده است. یعنی اگر این باشد مثلا از باب اینکه ذاتا محرّم الأکل است آن حرمت آمده باشد. و الا این حرمت به مناط احترام حیّ، این

سؤال:

پاسخ: نه وحدت عرفی هم که ندارد این به خاطر چون احترام حیّ بوده است دیگر. فرض کنید مثلا یک بنده خدایی خدمت گذار بوده است. در زمانی که به ما خدمت می کرده است لازم بوده است که آن را احترام کنیم. ما احتمال می دهیم که این بنده خدا سیادت هم داشته باشد. وجوب احترامی که به مناط خادم بودن شخص هست، قطعا بر طرف شده است چون دیگر خادم نیست. احتمال می دهیم یک وجوب احترام دیگری به مناط سیادت در آن موجود باشد این خب مشکوک است اصلا که یک همچین وجوب احترامی به مناط خادمیّت با وجوب احترام به مناط سیادت دو تا وجوب احترام است. اینجا هم فرض این است که حرمت أکل حیوان حیّ به مناط انه حیٌّ، حرمت أکل حیوان به مناط احترام حیوان حیّ، با حرمت أکل حیوان به مناط محرم الأکل بودن دو حرمت مختلف هستند و استصحاب آنها به این معنا جاری نمی شود. مگر استصحاب کلی قسم ثالث را قبول داشته باشیم که حالا در مورد این یک توضیحی خواهم داد که اینجا آیا می توانیم استصحاب کلی قسم ثالث را اجرا کنیم یا خیر. خب در بحث استصحاب کلی قسم ثالث یک تفصیلی مرحوم حاج شیخ داده اند ایشان می گویند که جایی که ما یقین داریم یک فرد برطرف شده است رفته است. یک فرد دیگر جای آن، احتمال می دهیم جایگزین او شده است یا احتمال می دهیم که از آن اول آن فرد دیگر هم موجود بوده است اینجا دو حالت دارد. یک موقعی اثر ما مال صرف الوجود حکم است. گاهی اوقات اثر مال وجود ساری است. صرف الوجود وقتی اثر باشد صرف الوجود در مقابل عدم محض است. مثلا من می گویم اگر در این اتاق یک شخصی موجود باشد، یک شخص اگر در این اتاق موجود باشد باید شما مثلا صدقه بدهید. همین که یک فرد از افراد انسان در این اتاق موجود باشد، صدقه لازم است. حالا دو فرد باشد ده فرد باشد وجوب های عدیده نمی آید. اگر در واقع یک فرد الآن موجود باشد این فرد برطرف شود و یک فرد دیگری موجود شود این صرف الوجود تغییر نمی کند. چون صرف الوجود یعنی اینکه از این طبیعت فرد و ما او محقّق باشد. این صرف الوجود، قوامش به تک تک افراد نیست. قضیه اش هم انحلالی نیست که منحل شود. فرض کنید مطلوب شارع این است که در این خانه یک انسانی وجود داشته باشد. اگر انسان موجود باشد، دزد ها جرأت نمی کنند که به این خانه وارد شوند. حالا این انسان در زمان اول یکی باشد در زمان دوم کسی دیگر باشد اینها خصوصیات فردیه اش دخالت در آن چیزی که موضوع حکم هست ندارد. ولو حدوث آن به یک فردی باشد و بقاء آن به فرد دیگر باشد، آن کلی موجود است. یعنی کلی استمرارش یعنی صرف الوجود استمرار دارد، مقوّم استمرارش افراد نیست. به خلاف جایی که حکم روی افراد رفته باشد. من می گویم هر فرد انسان که موجود شد شما باید یک صدقه ای بدهید. مثلا بچه دار که شدید باید عقیقه کنید. خب بچه اول یک عقیقه دارد بچه دوم یک عقیقه ای دارد بچه سوم یک عقیقه ای دارد هر کدام از اینها به جهت خودش عقیقه لازم است. بنابر این در این جایی که حکم به نحو به وجود ساری طبیعت تعلق گرفته است به عدد افراد طبیعت حکم متعدد می شود و اصلا آن طبیعت متعدد می شود. ببینید طبیعت وقتی به نحو وجود ساری ملاحظه می شود در ضمن هر فردی علاوه بر این که آن فرد موجود است طبیعت هم موجود است. من می گویم که هر فرد انسان که تحقق داشته باشد باید تصدّق بدهیم. ده تا فرد وقتی موجود می شوند، علاوه بر اینکه آن خصوصیات فردی این افراد به همراه خود آن طبیعت موجود شده است خود آن طبیعت هم ده تا وجود پیدا کرده است. خب در اینجا اگر ما یقین داریم که یک فرد موجود شده است می دانیم که آن فرد رفته است. احتمال می دهیم که یک فرد دیگری تحقق پیدا کرده باشد کلی هم عوض شده است و تفاوت کرده است. خب حالا این نکته را هم عرض کنم در بحث کلی

سؤال

پاسخ: کلی عوض شده است. به عدد افراد چیز ما کلی داریم. یعنی یک انسان در ضمن این است یک انسان در ضمن آن است. یک انسان در ضمن آن است. این نکته را عرض کنم تصویری که فلاسفه از کلی دارند تصویر وجود ساری است. تصویر صرف الوجود در اصول مطرح است. این است که مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصلا صرف الوجود را تصویر نمی کند می گوید که محال است و چطور می شود که یک شیئی به وجود فرد و ما موجود شود و به انعدام همه افراد معدوم شود و امثال اینها چون تصویر ایشان از کلی یک تصویر فلسفی است می گوید که رابطه طبیعت با افراد، رابطه آباء با ابناء است. یعنی هر طبیعت یک فردی دارد برای خودش یعنی به تعداد افراد طبیعت، طبیعت هم در خارج موجود است. این تصویر، تصویری است که در مورد کلی ای هست که به نحو وجود ساری و وجود مطلق ملاحظه می شود ولی اینکه ما می خواهیم بگوییم که این طبیعت

سؤال:

پاسخ: صحیح تر نیست دو تفسیر مختلف است. دو تا ملاحظه مختلف است بحث صحیح و غلط نیست. یعنی عقل انسان دو جور ملاحظه می تواند طبیعت را بکند. هر کدام از اینها منشأ اثر باشد. اینکه یک قانون گذار آیا طبیعت ساری را ملاحظه کرده باشد در نتیجه حکم منحل می شود. به عدد افراد طبیعت احکام عدیده می آِید ما یک حکم نداریم. به عدد افراد حکم پیدا می شود. ولی اگر طبیعت به نحو صرف الوجود باشد ما فقط یک حکم داریم چون صرف الوجود تکرر پذیر نیست و صرف الوجود لا یتکرّر

سؤال:

پاسخ: با معدوم شدن همه افراد و اگر نه این طبیعت این فردش برود و یک فرد دیگر بیاید باز طبیعت موجود هست به همان نحو موجودی که اول موجود بود. بنابر این اگر ما احتمال دهیم طبیعت ولو به تبدّل افراد موجود باشد چون اثر مال صرف الوجود است ما احتمال بقاء طبیعت را بدهیم همین کافی است برای بقاء استصحاب این است که مرحوم آقای حاج شیخ می گویند در استصحاب کلی قسم ثالث اگر از نوع صرف الوجود باشد استصحاب کلی قسم ثالث جاری است. اگر از نوع وجود ساری باشد جاری نیست. من این را می خواهم امروز عرض کنم که در مورد استصحاب کلی قسم ثانی این تفصیل هست یا خیر؟ یک توضیحی می خواهم در این مورد عرض کنم. ببینید یک مشکلی در بحث استصحاب کلی قسم ثانی مطرح شده است. مثالش را می زنم. ببینید فرض کنید که طرف یک حدثی از او سر زده است. نمی دانیم که این حدث، حدیث اصغر است که با وضو برطرف شود یا حدث اکبر است که با وضو برطرف نشده است. خب بحث سر این است که اثر ما اثری که می خواهیم مترتّب کنیم گاهی اوقات مترتّب هست بر تک تک افراد به نحو وجود ساری حالا من این مثال شرعی را کنار می گذارم و یک مثال فرضی می زنم که راحت تر است. یک موقعی من نذر می کنم که اگر کسی در اتاق بود صدقه بدهم. تا وقتی که کسی در اتاق بود هر روز صدقه بدهم. خب ببینید من سابق زید در اتاق بود. نمی دانم آن کسی که در اتاق بود زید بود اگر زید باشد زید فقط یک روز زنده بود. یا آن که در اتاق بود عمرو بود. اگر عمرو باشد الآن هم روز دوم عمرو زنده است. مصداق کلی قسم ثانی، تردد فرد موجود بین فرد قصیر العمر و فرد طویل العمر است. دو جور ممکن است تصویر شود. یک موقعی من می گویم که اگر کسی در اتاق باشد من هر کس در اتاق باشد به خاطر شکرانه سلامتی اش یک صدقه می دهم. یک موقعی به نحو انحلالی است. یعنی به عدد افراد انسان این نظر من انحلال پیدا می کند. کل انسانٍ مجود فی الاطاق، موضوع است برای یک وجوب تصدّق. یک موقعی نه، من وجوب تصدّق برای اینکه این اتاق خالی نیست. اصل وجود انسان در اتاق برای من مطلوبیت دارد. خب اگر این دو فرض را در نظر بگیرید حالا بر می گردم یک اشکالی مطرح شده است در بحث استصحاب کلی قسم ثانی. اشکال این مطرح شده است می گویند که شما فرد قصیر را می خواهید استصحاب کنید یا فرد طویل را؟ اگر فرد قصیر را می خواهید استصحاب کنید که یقین دارید مرتفع شده است. فرد طویل را از اول علم به تحقّق آن ندارید. حالا من این شبهه را یک مقداری دقیق تر مطرح کنم خب پاسخ داده اند که ما به افراد کار نداریم به کلی نظر می کنیم. این کلی چیزش فرق دارد با افراد. حالا من اصل اشکال را به نحو دقیق تری طرح می کنم تا به این پاسخ خیلی روشن نداشته باشد. آن این است که فلاسفه مطرح کرده اند که به عدد افراد کلی وجود دارد نسبت کلی با افراد، نسبت آباء به ابناء است. بحث این است که شما چه چیزی را می خواهید استصحاب کنید؟ استصحاب کلی در ضمن فرد قصیر را می خواهید استصحاب کنید؟ آن کلی قطعا مرتفع شده است. استصحاب کلی در ضمن فرد طویل را آن که از قبل یقین به حدوثش ندارید. پس چه چیزی را شما می خواهید استصحاب کنید؟ غیر از این دو تا هم که چیز سومی ندارید. ما دو تا کلی داریم. کلی موجود در ضمن فرد قصیر و کلی موجود در ضمن فرد طویل. پس بنابر این چطور شما می خواهید استصحاب کنید پاسخ این اشکال این است که ما اگر کلّی را اعتبارش به نحو مطلق الوجود باشد این اشکال وارد است. به دلیل اینکه هر فردی از این که گفته اید نسبت کلی با افراد نسبت آباء هست به ابناء و هر فردی یک کلی در ضمن آن موجود هست، کلی به نحو وجود ساری همین جور است. بنابر این اگر اثر مال مطلق کلی باشد یعنی اثر انحلالی باشد. فرض کنید که هر فردی از افراد انسان یک وجوب تصدّقی را به دنبال می آورد. خب اینجا اگر شخص گفته است هر کسی که زنده بود اگر کسی از افراد انسان هر فرد انسان که زنده بود به شکرانه زنده بودن او من باید تصدّق بدهم. فرد قصیر را دست می گذارید رویش آن فرد قصیر یقین داریم که زنده نیست. به فرد طویل اشاره می کنید و می خواهید آن را استصحاب کنید یقین به اگر کلی به نحو وجود ساری ملاحظه شده باشد این اشکال وارد نیست. ولی ما استصحاب را در جایی که کلی به اعتبار صرف الوجود آن منشأ اثر باشد استصحاب می کنیم. ما می گوییم صرف الوجود اگر در جایی صرف الوجود انسان اثر داشته باشد خب آنجا استصحاب بقاء کلی اشکالی ندارد چون رابطه کلی به نحو صرف الوجود با افرادش به نحو انحلالی نیست. تمام افراد مقوّمات تحقق صرف الوجود هستند. و این جور نیست که به ازای هر فردی طبیعت تحقّقی مستقل از تحقّق نسبت به فرد دیگر داشته باشد. بنابر این حلّ مشکله استصحاب کلی قسم ثانی به التزام به این است که اثر مال کلی به نحو صرف الوجود تعلّق گرفته باشد. اگر این راه حل را اینجا ارائه دهید باید در قسم ثالث هم قائل شوید. یعنی هیچ فرقی بین استصحاب کلی قسم ثانی و ثالث از این جهت نیست. البته یک تفاوتی بین استصحاب کلی قسم ثانی و ثالث هست آن این است که در استصحاب کلی قسم ثانی، استصحاب فرد مردد را می شود کرد. بنابر این که ما فرد مردّد را قائل باشیم. ما می گوییم که کلی یا در ضمن فرد قصیر موجود است یا در ضمن فرد طویل. کلی مردد در ضمن المتحقّق فی ضمن الفرد القصیر أو المتحقق فی ضمن الفرد الطویل، این فرد مردد این کلی مردد را نمی دانیم هنوز موجود هست یا نیست، استصحاب بقاء این کلی مردد را ممکن است بکنیم. اگر کسی قائل به استصحاب فرد مردد شد این استصحاب هم جاری است. ولی این بیان دیگر در استصحاب کلی قسم ثالث نمی آید. چیز آن فرق دارد با استصحاب کلی قسم ثانی. بنابر این کسانی که می خواهند استصحاب را از نسخ فرد مردد قائل نباشند نباید بین استصحاب کلی قسم ثانی و ثالث فرق بگذارند. در هر دو اینها اگر اثر رو صرف الوجود رفته باشد استصحاب جاری است. اگر اثر روی مطلق الوجود رفته باشد استصحاب جاری نیست.

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که نقش دارد. یقین ما به خاطر این است که نمی دانیم کدام یک از این دو فرد تحقق دارد. تأثیر آن همین است.

سؤال:

پاسخ: اگر به چه دردی می خورد؟ نخیر اینگونه نیست. ما می گوییم این کلی بالفعل محقق بود نه تعلیقی. اگری نیست. می گوییم که این کلی در ضمن فرد قصیر یا فرد طویل موجودب ود. استصحاب می کنیم بقاء کلی را. بحث سر این است که اینکه می خواهیم بگوییم که این کلی موجود بود، می خواهیم بگوییم که صرف الوجود آن موجود بود، عیب ندارد استصحاب کنید بقاء صرف الوجود را. می خواهید بگویید به نحو وجود ساری موجود بود وجود کلی در ضمن فرد قصیر غیر از وجود کلی در ضمن فرد طویل است. بنابر این باید جدا کنید آن را. کدام را می گویید اگر می گویید به نحو اجمالی موجود است که خب آن بازگشت می کند به استصحاب فرد مردد. اگر کسی استصحاب فرد مردد را قائل نباشد، نمی تواند در استصحاب کلی قسم ثانی علی وجه الاطلاق قائل به جریان شود. باید تفصیل قائل شود. بین اینکه اثر مال صرف الوجود طبیعت هست یا اثر مال وجود ساری و مطلقش است. در صرف الوجود استصحابی جاری است در مطلق الوجود بگوید که جاری نیست. اگر این تفصیل قائل شد در قسم ثالث هم عین همین تفصیل را می شود قائل شد.

سؤال: این جریان در قسم ثالث اظهر از جریان در قسم ثانی نیست؟

پاسخ: چرا

سؤال: آنجا بالأخره ما می دانیم که در ضمن همان فرد محقق بوده است. احتمال بقاء همان چیز هم می دهیم.

پاسخ: یعنی اگر ما بحث صرف الوجود را ملاحظه کنیم، صرف الوجود بین اینکه این صرف الوجود محققش در طول زمان، حالا این را من نکته را به شما عرض می کنم تا بحث روشن تر شود. ببینید در جایی که حالا بحث استصحاب را بگذارید کنار. اگر ما یقین داریم که این طبیعت در زمان اول در ضمن یک فرد موجود بوده است و یقین داریم که در زمان دوم در ضمن فرد دیگری موجود بوده است. با فرض یقین. آیا این طبیعت بقاء دارد یا خیر؟ اگر حکم به صرف الوجود تعلّق گرفته باشد این طبیعت بقاء دارد. به نحو مطلق وجود نگیریم به نحو صرف الوجود که در مقابل عدم مطلق هست، مجرّد اینکه محقّق طبیعت متبدّل شده است در زمان اول فرد اول بوده است و در زمان دوم فرد دوم بوده است، طبیعت را در آن متبدّل نمی کند. صرف الوجود را در طول زمان متبدّل نمی کند. صرف الوجود یک مفهومی هست یک اعتبار ذهنی هست که این اعتبار، افراد تغییراتشان تغییر نمی دهند. حالا ببینید در چیزهای خارجی هم شبیه آن داریم. آن یک مقداری تفاوت دارد ولی بد نیست که این را در یک مثلا خانه مثلا کعبه را در نظر بگیرید این کعبه یک زمانی کوتاه بوده است یک زمانی بلند بوده است یک زمانی یک مقداری پهن تر بوده است. تغییرات و تبدلاتی در طول تاریخ این کعبه پیدا کرده است. ولی این تبدلات در آن چیزی که اسم کعبه برای او وضع شده است تغییر ایجاد نمی کند. ما می گوییم که این کعبه از اول بوده است و بقاء کعبه استمرار داشته است. اینگونه نیست که کعبه با این، چون قوام کعبه به این خصوصیات فردی متبادله نیست. فرض کنید مسجد الحرام

سؤال:

پاسخ: تخریب شد یعنی نابود شد. ادامه پیدا نکرد این حادث شد. در واقع کعبه آن چیزی که آن که می گویید در واقع از سنخ شبیه اعاده معدوم است ولی باقی که نیست بقاء که ندارد. شما می گویید اینکه الآن تحقق پیدا کرده است همان است که در واقع یک زمان نابود شده است دوباره ایجاد شده است عیب ندارد آن مشکلی ندارد. این است که مثلا در چیزهایی مثل مسجد الحرام. مسجد الحرام یک زمانی کوچک بوده است و بعد توسعه پیدا می کند. بعد این توسعه باعث نمی شود که نفس مسجد الحرام موضوع له آن تغییر کند. چون موضوع له نفس مسجد الحرام آن قسمتی از این زمین هست که جنبه مسجدیت پیدا می کند ولو آن فرد ها تغییر پیدا می کند این هم یک نوع کلی است. کلی متبدّل. یعنی کلی ای است که یک زمان در ضمن این فرد مثلا کوچک هست و یک زمان در یک فرد بزرگتر هست. این کلی متبادله است. موضوع له مسجد الحرام تغییر نمی کند با این تغییراتی که مسجد کوچک و بزرگ شده است. مثلا قم.

سؤال:

پاسخ: نه حالا فرض کنید کوچک شود یا بزرگ شود فرقی ندارد. کل آن مسجد الحرام است. قم دو تا قم نداریم. دو تا مسجد الحرام نداریم. یک مسجد الحرام داریم. یک قم داریم. اینگونه نیست که همین فرض کنید مسجد الحرام که می گوییم قبلا آن قسمت قدیمی مسجد الحرام کلّ مسجد الحرام بوده است الآن جزء مسجد الحرام است. یعنی این فرد قبلی الآن جزئی است. الآن اگر کوچک شد

بحث من این است که ما یک سری همین جور است فرض کنید قم. قم یک زمانی بزرگ بوده است بعدا قسمت هایی خراب شده و از چیزش خارج می شود. یعنی مثل خود انسان خارجی که ممکن است چاق یا لاغر شود و ما که یک زمان شصت کیلو بودیم با الآن که نود کیلو هستیم مثلا این هویت شخصی ما تغییر نمی کند. حالا در مورد انسان به دلیل اینکه روح قوامش به آن است خب آن واضح است. ولی در مورد اشیاء خارجی هم یک نوع کلی متبادلی تصور می شود که آن کلی این تغییرات افراد آن حقیقت را تغییر نمی دهد. مثلا اگر گفتند که شما اذا عزمعت بلدا مقام عشره ایام وجب علیک التمام. در بحث قصد اقامه. می گوید اگر در یک شهر تصمیم داشتی که ده روز بمانی، قدیم در قم شما باید یک محدوده کوچکی را قصد می کردید که بمانی. ولی الآن مثلا پردیسان جزو قم شده است. اگر پردیسان را بگوییم که جزو قم شده است مانعی ندارد چون بلد به کل این اطلاق می شود. کسی که در این قطعه شهر است سابقا خارج شهر بود بنابر این کسی که تصمیم داشت آنجا بماند، تصمیم در ماندن شهر نداشت ولی الآن جزو شهر شده است. بستگی دارد که این مفهوم بلد، بلد یعنی آن چیزی که یک نوع وحدت عرفیه پیدا کرده است. بلد وضع شده است حالا اگر شما می گویید که سابقا این جزو قم حساب نمی شد حالا جزو قم حساب می شود اشکالی ندارد چون مفهوم بلد یک مفهومی هست که خصوصیات متبدّله در آن دخالت ندارد. بنابر این عرض من این است که خیلی در این بحث اینکه این استصحاب کلی قسم ثانی باشد یا کلی قسم ثالث باشد بنابر مبنای اقایان که استصحاب را در فرد مردد جاری نمی دانند فرق نمی کند. ولی ما چون استصحاب در فرد مردد جاری می دانیم، کاملا تفاوت دارد. بین استصحاب کلی قسم ثانی و استصحاب کلی قسم ثالث. استصحاب کلی قسم ثانی چون اگر هم به نحو وجود ساری هم باشد به نحو استصحاب کلی فرد مردد می شود اجرا کرد. ادامه بحث فردا انشاء الله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد